زندگی سلام
ZENDEGI-SALAM
ضمیمه روزنامه خراسان
•شنبه•۳۱شهریور۱۳۹۷•شماره۱۱۴۲

حدیث روز

امام عصر(عج): چگونگی بهره مند شدن از من در روزگار غیبتم همچون بهره مندشدن از خورشید است، آن گاه که در پس ابر از دیدگان پنهان می شود. **بحارالانوار**

ذکر روز شنبه
صد مرتبه «یارب العالمین»

آیات نور

سوره الرحمن(۲۲)

احسان خدا بیش از احسان بنده است

«هل جزاء الاحسان الا الاحسان» این استفهام انکاری است. می خواهد احسانی را که خدا با دادن دو بهشت به اولیای خود کرده بود و نعمت های گوناگونی که در آن بهشت ها قرار داده بود تعلیل کند و بفرماید علت این احسان ها آن بود که ایشان نیز اهل احسان بودند، یعنی با ترس از مقام پروردگارشان هر چه می کردند احسان بود. البته از این آیه شریفه تنها این مقدار استفاده می شود که احسان بنده بدون تلافی و جبران نیست، خداوند پاداش آن را به احسانی نظیر آن می دهد. اما نکته دیگری که از آیات دیگر استفاده می شود که احسان خدا بیش از احسان بنده است و اضافه بر جزای اعمال او است. احسان از ناحیه خدای تعالی وقتی تمام می شود که بیشتر از احسانی باشد که محسنین و نیکوکاران در راه او می کنند، پس جمله «الا الاحسان» دلالت بر این زیادتی هم دارد.

تفسیر المیزان

حکایت

جواب ابلهان

وقتی ابلهی برآشفت و بی موجب مرا چندان دشنام داد که خود ملول شده به کنجی خاموش نشست. یکی از دوستان ملامتم کرد که چرا در جواب او هیچ نگفتی؟ گفتم: «پاس حرمت دوستان دارم. چه ابلهی که بدون سابقه خصومت، دشنام گوید، در پاسخ دشنام سیلی زند و بر سیلی، چوب و بر چوب، سنگ و کلوخ کوب تا هنگامه (درگیری) بزرگ شود. و تجربه شده که دعوا کن اگر از یک طرف لطمه بخورد، میانجی از دو طرف بخورد. پس بهتر آن است که تنها بر نجم و تن ها نرنجند.»

چو دشنامکی شنیدی لب فرو بند
که سالم مانی از دشنام دیگر

و همچنین:

کلام عاقل و جاهل به گوش یکدیگر
چو نیک بنگری از روی تجربت باد است
همین به باغ ننالند بلبلان از زاغ
که زاغ نیز هم از بلبلان به فریاد است

برگرفته از کتاب «پریشان» اثر قاآنی

بریده کتاب

مسیر زندگی

گاهی اوقات زندگی، شما را به مسیری متفاوت می کشاند و شما حتی متوجه نمی شوید از کدام راه گذشته اید. مکان یاب سرنوشت، همیشه از مسیر تعیین شده پیش نمی رود و هیچ نشانه ای هم وجود ندارد که به شما بگوید مسیری بی بازگشت را پیموده اید. مثلث برمودای زندگی هم اسرارآمیز و هم واقعی است. یک چیز حتمی است: وقتی به چنین پریشانی گرفتار شدید، هرگز به مسیری که آغاز کردید، بازنخواهید گشت.

برگرفته از «کلاه رئیس جمهور» اثر آنتوان لورین

قرارمدار

اندکی صبر

شهریور

مهناز ا... وردی میگونی

پایان شهریور است،
برگ ریزان عاشقی ست
شرمنده ام که دیگر بر درخت تبر خورده قلبم
برگی نمانده
تا تقدیم قدم هایت کنم
بر آخرین آن نوشته بودم
خیال گرم تابستانه ات زیباست و
قلب خزان زده ام نگران آمدن زمستان است،
ولی تو نخوانده رفتی...

دنیا به روایت تصویر

ای پی ای| دکتر ایشیگورو در کنار رباتی که شبیه خودش ساخته است، ایتالیا

فرانس پرس| سگی که توله اش را در سیلاب نجات می دهد، هندوستان

پی ای| طبقه بندی پیاز گل در نمایشگاه گل و گیاه، انگلستان

فتوشعر

با کاروان کربلا

نافع بن هلال جَمَلی

پرچمدار آبرسانان دشت کربلا

همه ما از کودکی با شنیدن ماجرای کربلا بزرگ شده ایم. ذکر مصیبت های عاشورا در جان مان پیچیده و تک تک وقایع «روز واقعه» جلوی چشمان مان جان گرفته است. در این سلسله مطالب می خواهیم با کاروان کربلا همسفر شویم و با شخصیت های تاثیر گذار صحرای کربلا که کمتر می شناسیم شان یا حتی اصلا نام شان به گوش مان نخورده است بیشتر آشنا شویم.

نافع از یاران حضرت علی(ع) بود و در جنگ های جمل، صفین و نهروان حضور داشت. او فردی شجاع و تیرانداز بود و نقل شده است که امیرمؤمنان(ع) او را آیین رزم آموخته بود. نافع بن هلال قبل از شهادت مسلم بن عقیل از کوفه خارج شد و یکی از چهار نفری بود که به امام حسین(ع) پیوستند.

در واقعه کربلا با شدت گرفتن محاصره امام(ع) و یارانشان و بسته شدن راه آب، امام(ع)، حضرت ابوالفضل العباس(ع) را به حضور طلبیدند و به ایشان فرمودند که شبانه و به پرچمداری نافع بن هلال با ۳۰ سوار و ۲۰ پیاده، به سوی فرات بروند و آب به خیمه ها برسانند. حضرت عباس(ع) و یارانش در حالی که نافع در جلوی آن ها در حرکت بود به سوی شریعه فرات به راه افتادند. مامور حراست از فرات فریاد زد: «کیستی؟» نافع گفت: «از پسر عموهای تو. آمده ایم از این آب که ما را از آن منع کرده اید، بنوشیم.» مامور گفت: «گوارایت باد، بنوش! ولی برای حسین(ع) از این آب مبر!» نافع گفت: «نه به خدا سوگند، قطره ای از آن آب نمی نوشم، در حالی که حسین(ع) و خاندان و یاران همراهش، همه تشنه اند.» دیگر یاران امام سر رسیدند. نافع فریادزد: «ظرف ها و مشک هایتان را پر کنید.» جنگ در گرفت. در این هنگام گروهی مشک های آب را پر کردند و برخی دیگر چون قمر بنی هاشم(ع) و نافع بن هلال مشغول جنگ شدند. سرانجام یاران امام موفق شدند آب را به خیمه ها برسانند.

هنگامی که در نیمه های شب عاشورا امام حسین(ع) به نافع فرمود: «آیا نمی خواهی در این شب تار از بین این دو کوه بگذری و جان خودت را نجات دهی؟» نافع خود را به روی قدم های امام(ع) انداخت، گفت: «شمشیری دارم که به هزار درهم می ارزد و اسبی دارم که به همین اندازه می ارزد، پس به آن خدایی که به حضور در رکاب شما بر من منت نهاد سوگند، تا هنگامی که شمشیرم به کار آید هرگز از شما جدا نمی شوم.»

لشکر عمر بن سعد در حمله دسته جمعی نافع را محاصره کردند، بازوان او را شکستند و وی را به اسارت گرفتند. عمر بن سعد به او گفت: «ای نافع! وای بر تو! چرا با خود چنین کردی؟» نافع در حالی که خون بر محاسنش جاری بود گفت: «پروردگار من از قصد من آگاه است. به خدا سوگند، من دوازده نفر از شما را کشتم و خودم را ملامت نمی کنم، اگر بازوان من سالم بود نمی توانستید مرا اسیر کنید.» سپس به دست شمر به شهادت رسید.

گفته شده نافع بن هلال تیرانداز ماهری بود. در روز عاشورا او نامش را روی تیرهای پیکان خود می نوشت و تیرهای نشان دار را به سوی دشمن پرتاب می کرد و در حین پرتاب تیرها این رجز را می خواند: «من جوان یمنی جملی هستم، که دینم همان دین حسین(ع) و علی(ع) است؛ آرزویم امروز این است که کشته شوم. پس آن را ای من است و عملم را خود ملاقات می کنم.»

منابع: ویکی شیعه، ویکی فقه

دیدنی ها

آدم های معروف در قالب عروسک های سنتی ژاپنی

عروسک های چوبی کوکشی (kokeshi) که نامش از دو بخش ko به معنای چوب و کوچک و keshi به معنای عروسک گرفته شده، از دو قطعه بزرگ و کوچک ساده روی هم درست شده است. بسیاری از طراحان امروزی با الهام از تاریخ هنر مدرن و احترام به صنایع کهن و سنتی، با اضافه کردن جزئیاتی هر چند کم به این صنعت ساده و زیبا، محصولاتی شگفت انگیز تولید می کنند. بر همین اساس «یکی کمپ»، هنرمند خلاق، مجموعه ای از عروسک های کوکشی محبوب را از روی چهره های مشهور با استفاده از جزئیات شاخص و ظاهری هر شخص از جمله لباس، سبیل، مو یا ویژگی بارزی در چهره آن ها، طراحی کرده و به محبوبیت این هنر افزوده است. این عروسک های چوبی ژاپنی کوکشی به سرعت به یکی از اسباب بازی های کلکسیونی و سوغاتی ژاپن تبدیل شد. در ادامه چند نمونه از این عروسک ها را می بینیم.

منبع: مای مدرن

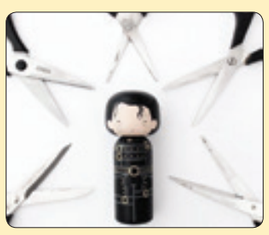
ادوارد دست قیچی

هری پاتر و دوستان

شنل قرمزی

تن تن و میلو

مرد عنکبوتی

ملکه کالیسی

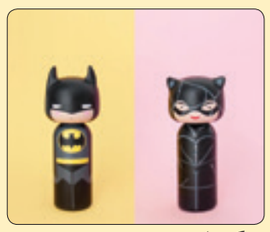
زن گربه ای و بتمن

ندیمه

سفید برفی و ملکه جادوگر

چارلی چاپلین

دور دنیا

گیاهی که فلز نیکل نشت می دهد

آدیتی سنترال- Pycnandra acuminate نام یک درخت نادر بومی در جنگل های کالدونیاست که توانایی عجیبی دارد. این درخت می تواند مقدار زیادی نیکل را از خاک جذب کند و به صورت شیره از خودش نشت دهد. چندین نمونه نادر درخت در دنیا وجود دارد که از آن ها مواد فلزی از قبیل نیکل و مس تراوش می کند. این مواد سمی است و در ریشه، ساقه و برگ این درختان ذخیره می شود و به دلیل ضرری که برای درخت دارد، این گونه ها در معرض انقراض است.

آزمایش سنجش طمع آدم ها

آدیتی سنترال- یک هنرمند انگلیسی به نام «آنا براونستد» برای این که واکنش آدم ها را به پول بسنجد، ۱۰۰ هزار پنی سکه را در یکی از استخرهای فضاهای عمومی که سال ها متروکه مانده رها کرد. او ساعت ۸ صبح روز شنبه سکه ها را که در مجموع ۱۰۰۰ یورو ارزش داشت، در این استخرها کرد و در کمال تعجب یک ساعت بعد از سکه ها هیچ خبری نبود! با وجود علامت دور بین مدار بسته، تمام سکه ها در عرض یک ساعت دزدیده شده بود!

ترس عجیب خانواده تایوانی از برق گرفتگی

دیلی میل- یک خانواده تایوانی هفت سال است که با چکمه های بلند تا زیر زانو در خانه و به ویژه آشپزخانه راه می روند. آن ها نگران این هستند که مبادا دچار برق گرفتگی شوند. مرد این خانواده که نخواست نامش فاش شود، در گفت و گو با یکی از شبکه های خبری تایوان اعلام کرده است با دست زدن به هر وسیله ای در آشپزخانه احساس می کنند که برق شدیدی از بدن شان عبور می کند، بنابراین مجبورند از خودشان محافظت کنند.

آزمون هوش

بازی با چوب کبریت

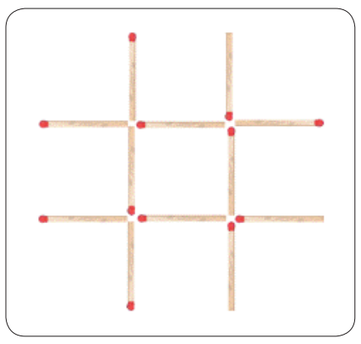

با جا به جایی سه چوب کبریت در این شکل، سه مربع بسازید!

(پاسخ در صفحه خانواده و مشاوره)

ترسناک

آبجی نازی

خواهرم با عصبانیت صدام زد: «بیا تو آشپزخونه دسته گلت رو ببین دختر!» با عجله رفتم، آبجی نازی کنار اجاق گاز ایستاده بود و با دست به شعله گاز اشاره کرد: «ماهیتابه رو برداشتی، اون وقت گاز رو خاموش نکردی؟» با تعجب گفتم: «غیرممکنه، خاموش کردم.» نازی با عصبانیت گفت: «پس این چیه؟ چرا نمی خوای اشتباهت رو قبول کنی؟» بعد هم پیچ اجاق رو پیچوند و شعله رو خاموش کرد. چند ثانیه بعد در حالی که داشتیم از آشپزخونه خارج می شدیم پیچ به جای قبل برگشت و شعله روشن شد. با تعجب چشم تو چشم نازی شدم که یعنی دیدی گاز خرابه و تقصیر من نبود؟ بعد به سمت اجاق رفتم تا دوباره خاموشش کنم اما شعله اش از حد معمول بالاتر رفت، آب از شیر بسته فوران کرد، در کابینت ها باز شد، به محض این که اومدم از آشپزخونه خارج بشم صدای نازی رو از اتاق دیگه ای شنیدم که می گفت: «این سروصدا چیه از تو آشپزخونه؟ چی کار داری می کنی اونجا؟» آینه سر جاش پر از ترک شد و اونی که شبیه نازی بود اومد سمت من...

سید مصطفی صابری

تفأل

چه نسبت است به رندی صلاح و تقوا را
زروی دوست دل دشمنان چه دریابد

سماع وعظ کجا نغمه رباب کجا
چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا

اینستاگردی

یار شیرین من...

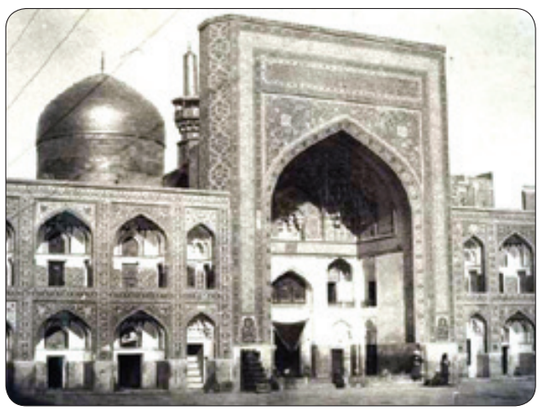

ابوالفضل جلیلی، کارگردان مطرح کشورمان، در صفحه اینستاگرامش داستان اولین سفرش به مشهد و زیارت امام رضا(ع) را این گونه بیان می کند:

بابام از راه که رسید گفت پاشو بریم مشهد. گفتم جدی؟! گفت آره با مهدی پسر عمه... دیگه چی بهتر از این، اولین سفر تو اردیبهشت... تو قطار درجه ۲ که می رفتیم آخر کیف بود، یه کوپه دربست برای سه نفر. صدای تلق تلق قطار و لغزیدن قطرات بارون روی شیشه بخار گرفته کوپه و هزار آرزو. وقتی رسیدیم احساس کردم رفتم تو یه قصر کارتونی. عصر شیک کردیم و راهی زیارت. بابام یه جمله گفت: «هر کی اولین بار بره زیارت امام رضا(ع)، هر چی بخواد امام بهش میده.» من از اول سفر فکرش رو کرده بودم چی بخوام. سر راه جلوی یه مغازه اجناس لوکس چند دقیقه ای واستادیم به تماشا. عاشق پیپ بودم، گفتم بابا اینو برام می خری؟ یه نگاه اساسی بهم انداخت که از صدتا نه محکم تر بود. بغل پیپ یه تابلو خط چوبی کوچولو بود که یه شعر عجیب و غریب روش نوشته بود. چون بعد نقاشی علاقه مند خط شده بودم، سعی کردم تا رسیدن به حرم شعر رو از حفظ کنم که بعدا برم برای خودم بنویسم. وارد حرم که شدیم با عظمت و نور و عطر و همهمه آرام و گنگ زوار از جهانی به جهانی دیگر...

ده روز تمام عین یک رویای شیرین گذشت. قبل برگشت خودم رو وزن کردم، سه کیلو اضافه شده بودم و قدم هم ده سانت اضافه تر. تو قطار به بابام گفتم آدم وقتی خوش بگذرونه قدش هم بلندتر میشه. بابام یه نگاه عاقل اندر سفیه بهم انداخت و پرسید: «از امام رضا(ع) چه خواستی؟» تازه یادم افتاد که اِ! من اصلا یادم رفته به امام رضا(ع) حاجتم رو بگم! با ترس گفتم: «بابا راستش من اصلا یادم رفت که حاجتم [خانه دار شدن] رو به امام بگم.» گفت: «پس تو این ده روز که اون جور می چسبیدی به ضریح چی کار می کردی؟»

با ترس گفتم: «بابا به خدا دست خودم نبود، همش همون شعره رو می خوندم، همون شعری که پشت ویترین اون مغازه نزدیک خونه مون بود...» پرسید: «چی بود شعره؟» گفتم: «بابا نارا حت نشی! بابا به خدا دست خودم نبود هی می اومد تو زبونم... گر نمک باعث شوری ست خدایا ز چه رو، یار من این همه دارد نمک و شیرین است...»

بابام محو من شده بود، انگار یه احمق جلوش واستاده. بغضم رو سر دادم روی پنجره تاریک کوپه قطار و تا هوا روشن شد لب نزدم. سه ماه بعد توی محله امیریه، قلمستان خونه خریدیم.

قاب جهان

مهمان نوازی چینی ها

هتلی که در مرکز پکن گرفتم، کارکنان بسیار مهربانی داشت. یکی از کارکنان هتل با نام انگلیسی جاستین خیلی به من محبت داشت. کاملا خارج از وظایفش برای خریدن بلیت شانگهای بیشتر از نیم ساعت با من اطراف شهر مشغول پرس و جو شد. گفتم شما وظیفه ندارید این قدر زحمت بکشید. گفت: «اگر من این کار را برای شما انجام ندهم، بعد به همه خواهی گفت که چینی ها مردم خوبی نبودند و به من کمک نکردند. من می خواهم نظرت درباره مردم ما خوب باشد.» در نزدیکی هتل رستورانی بود که بیست و چهار ساعته باز بود و هر سه وعده را پوشش می داد. جاستین می گفت این رستوران آن قدر خوب و محبوب است که آدم های مهم هم همین جا غذا می خورند. این صبحانه سنتی چینی هاست: کوفته و حلیم برنج. خیلی هم ارزان است. مهارت زیادی لازم دارد که با چوب غذاخوری کوفته را سس بزنی و بخوری. سعی می کردم مهارتش را به دست بیاورم که بعد از دو سه بار ناکامی، سرانجام موفق شدم. متوجه شدم یک بانوی کهن سال چینی تمام مدت مشغول تماشای تلاش من بوده است. به محض موفقیتم، با رضایت لبخندی زد و تشویقم کرد!

دکتر ناصر مکارم، استاد دانشگاه از اسکاتلند

ما و شما

راه های ارتباطی با ما: پیامک ۲۰۰۰۰۹۹۹ و ۰۹۲۱۵۲۰۳۹۱۵ در تلگرام

*شهی که شهپر جبریل سایه بانش بود
فراز قله ایثار آشیانش بود
در آزمون شهادت به پیشگاه نماز
به دشت کرب و بلا روز امتحانش بود

یارمحمد خدنگی

*مطالبی که درباره محرم و روضه خوانی در صفحه اول زندگی سلام سه شنبه چاپ کرده بودین عالی بود. اجرتون با امام حسین(ع).

علی کشته گر، درگز

*فرزندان عزیزم امیرحسین آقا و الهام خانم، موفقیت شما را خواستارم.

پدرتان هادی فریدون فر، فردوس

*چه عجب سید مصطفی خان صابری هم باز دست به قلم شدن! اخوی دلمون برای رادیو الانت تنگ شده، هر چند با ترسانک هات هم حسابی می ترسیم!

مرتضی

*علی جان پسر قشنگ و مهربونم، بابت همه خوبی هات، مهربونی هات و درک و شعور زیادت ازت ممنونم. چقدر خوبه که هستی. خیلی دوستت دارم...

مامانت

* ای کاش باز معلمی بود و انشایی می خواست که روزگار خود را چگونه می گذرانید؟ تا چند خط برایش درد دل کنم.

زهره، مشهد

* با تشکر از چاپ مطالب خوبتان، چهار صفحه زندگی سلام همه خوب است و اگر دانستنی های پزشکی را بیشتر و آگهی ها را حذف کنید، عالی تر می شود.

*آق کمال ما دارای این صفات و القاب است: آ: آزاده، ق: قهرمان، ک: کریم، م: مهمان نواز، ا: اصیل و نجیب، ل: لطیف و مهربان!

آق کمال: انا حالا خوب رفت! کمالات از خودتایه!

*از حرمت اشک جایگاهم دادی
یک حس غریب در نگاهم دادی
ممنون که هوای نوکرت را داری
در روضه خود حسین(ع) راهم دادی

علی گیاهی

*فتونکته «زنده بودن» در سه شنبه، چقدر بامعنی و خوب بود. دست شما درد نکنه.

غیاثی، دبیر بازنشسته

*بخند جانم از آن خنده هایی که همیشه شهر دلم را توفانی می کند. تقدیم به مهربان ترین آبجی دنیا. پروانه جان تولدت گرامی.

الهام پل شکسته، گناباد

*هزاران بار خدا را شکر که چنین روزی را آفرید تا باغ جهان نظاره گر شکفتن گلی چون تو باشد. بهترین گل دنیا، نوه گلم سوگند جان، تولدت مبارک.

مامانی

***پیام صرفه جویی:** حالا که به زمان تغییر ساعت ها رسیدیم، بعد از این که خوب یاد گرفتیم الان ساعت قدیم است یا جدید(!)، سعی کنیم بیشتر از نور روز استفاده کنیم تا فلسفه این تغییر ساعت ها را دریابیم.